

پروا ممکن

غلبه بر هراس از مرگ

اثریوهان کریستینا نولد

با پیشگفتاری از مادلین انگل داستان نویسنده و فیلسوف آلمانی

مترجمین: ابوالفضل درودی - سیده سمانه

ویراستار: ذکیه فتحی کاریزک

www

سر شناسه:	آرنولد، جوہان کریستف، ۱۹۴۰ - م.
	Arnold, Johann Christoph
عنوان و نام پدید آور:	پروا ممکن: غلبه بر هراس از مرگ/اثر یوهان کریستوف آرنولد؛ با پیشگفتاری از مادلین انگل؛
مترجم:	ابوالفضل درودی، سیدسمانه سیدی؛ ویراستار ذکیه فتحی کاریزک.
مشخصات نشر:	مشهد: رویای پارسیان، ۱۳۹۶.
مشخصات ظاهری:	۱۵۹ ص
شابک:	۹۷۸۶۰۰۹۶۸۷۶۱۹
وضعیت فهرست نویسی:	فیفا
یادداشت:	عنوان اصلی: C۲۰۰۲, Be not afraid : overcoming the fear of death.
عنوان دین:	غلبه بر هراس از مرگ.
موضوع:	مرگ - جنبه‌های مذهبی - فرقه برودرهوف
موضوع:	Death — Religious aspects — Bruderhof Communities
موضوع:	رتبه برودرهوف - عقاید
موضوع:	Bruderhof Communities — Documents
موضوع:	ترس از مرگ
موضوع:	Fear of death
شناسه افزوده:	لنکر، مادلین، ۱۹۰۱ - ۲۰۰۷ م.، مقدمه‌نویس
شناسه افزوده:	L'Enfant, Madeleine
شناسه افزوده:	درودی، ابوالفضل، ۳۵۸ - مترجم
شناسه افزوده:	سیدی، سیدسمانه، ۱۱ - مترجم
شناسه افزوده:	فتحی کاریزک، ذکیه، ۱۳۶۴ -، ویراستار
رده بندی کنگره:	۱۳۹۶ ۴۰۴ BT۸۲۵
رده بندی دیویی:	۸۶/۲۴۸
شماره کتابشناسی ملی:	۴۹۴۰۴۸۶

نویسنده: یوهان کریستوف آرنولد

مترجمین: ابوالفضل درودی - سیده سمانه سیدی

ویراستار: ذکیه فتحی کاریزک

نوبت چاپ: چاپ اول - ۱۳۹۶

تیراژ: ۱۰۰۰ نسخه

قیمت: ۳۵۰۰۰ تومان

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۹۶۸۷۶-۱-۹

طراحی و صفحه آرایی: کانون آگهی تبلیغات سایه نقره ای

انتشارات رویای پارسیان: ۰۹۳۳۳۰۰۳۳۱۴ - ۰۵۱۳۸۴۵۹۲۷۳

info@royayeketab.ir

www.royayeketab.ir

کلیه حقوق چاپ و نشر محفوظ و متعلق به ناشر است

فهرست

۱	پیش‌گفتار
۳	مقدمه
۷	فصل اول: بنیان‌ها
۱۵	فصل دوم: ترس
۲۳	فصل سوم: ناامیدی
۳۱	فصل چهارم: از دست دادن نوزاد
۳۷	فصل پنجم: حرمت
۴۳	فصل ششم: روح کودکانه
۵۱	فصل هفتم: پیش‌بینی
۵۷	فصل هشتم: آمادگی
۶۵	فصل نهم: حوسه
۷۳	فصل دهم: فراتر از پزشک
۷۹	فصل یازدهم: در دستان خداوند
۸۷	فصل دوازدهم: رنج
۹۷	فصل سیزدهم: ایمان
۱۰۵	فصل چهاردهم: شهامت
۱۱۲	فصل پانزدهم: شفا
۱۲۱	فصل شانزدهم: مراقبت
۱۲۹	فصل هفدهم: مردن
۱۳۷	فصل هجدهم: اندوه
۱۴۹	فصل نوزدهم: رستاخیز
۱۵۶	سخن آخر
۱۵۹	درباره نویسنده

پیش‌گفتار

نوشته مادالین انگل

یادگار عزیزم، عصر موقعی که فرزندانم داشتند تکالیفشان را انجام می‌دادند، من نیز پشت میز کارم در حال نوشتن بودم. در این حین یکی از همسایگانمان که دانش‌آموزی بی‌رستان بود به خانه‌مان آمد و پرسید، «مادالین، تو از مرگ می‌ترسی؟»

من بدون این که این سوال شگفت‌زده شوم، پاسخ دادم، «بله باب» او خود را روی یک صندلی انداخت و گفت، «خدایا شکرت، هیچ کس دیگری جرأت ندارد به این ترس اقرار کند.»

مرگ تغییر است و تغییر نیز همیشه مانند مبارزه ترسناک است، اما تا زمانی که به وجود ترس اقرار نکنیم نمی‌توانیم مبارزه را بپذیریم. تا زمانی که نتوانیم به ترس اعتراف کنیم، نمی‌توانیم در مذاق قلبمان ایمان داشته باشیم که واقعا نمی‌ترسیم.

پروا مکن کتاب فوق‌العاده‌ای در مورد هراسیدن از مرگ است، ترسی که با ترس‌های معمول تفاوت بسیاری دارد. هر چقدر هم که با ایمان باشیم این ترس را تجربه خواهیم کرد. در واقع، تنها با داشتن ایمانی عمیق است که می‌توانیم به وجود این ترس اعتراف کنیم و سپس دریابیم که چگونه خداوند را همانند شادی‌ها در مصیبت‌ها نیز می‌توان حس کرد؛ حتی هنگامی که حوادث و بیماری‌ها ما را از پا در می‌آورند، خداوند هرگز ما را رها نمی‌کند.

باعث مسرت من است که این کتاب به تناقضی که میان سوء استفاده ما از نعمت عظیم اختیار و عشق خداوند به تمام مخلوقاتش وجود دارد اشاره می‌کند. نه، خدا مسبب یا خواهان مرگ یک نوزاد نیست، اما او در همه چیز، هر چقدر هم که هولناک باشد، حضور دارد. خداوند به ما کمک می‌کند که آنها را تحمل کنیم و حتی بخشی از آنها باشیم.

در جامعه‌ای که از مرگ هراسان است نه آن ترس عادی مورد نظر باب، بلکه ترس وحشتناکی که اگر به خدا توکل نکنیم، ما را در برمی‌گیرد ما تمایل داریم که افراد در حال مرگ را از بقیه انسان‌ها جدا کنیم، زیرا فکر می‌کنیم که مرگ

مسری است. آری، همه ما می‌میریم. هیچ استثنایی وجود ندارد؛ اما هیچ یک از ما نمی‌خواهیم تنها بمیریم. چندی پیش به یک بیمارستان تازه تاسیس ویژه بیماران سرطانی رفتم که در هر اتاق آن یک میز چوبی کوچک وجود داشت. هر زمان که می‌خواستی می‌توانستی آن را بیرون بکشی و آن را تبدیل به یک تخت‌خواب کنی، تخت‌خوابی که همراه بیمار می‌توانست بر روی آن استراحت کند.

من این شانس را داشتم که در زمان مرگ شوهرم در کنارش باشم و او را در آغوش بگیرم. من از این موهبت برخوردار بوده‌ام که هنگام رحلت یکی از عزیزانم در کنار او باشم. شاید هنگامی که به سوال باب پاسخ مثبت می‌دادم، من نیز بیش از ترس یا وحشت به بیت مرگ اشاره می‌کردم، هیبتی که برخی از ما از رویارویی با آن هراس داریم.

ای کاش موقع مرگ همسرم دوستی این کتاب را به من می‌داد. این کتاب زندگی را محترم می‌شمارد و احترام گذاشتن به زندگی مرگ را نیز محترم می‌داند. این کتاب به آفرینندگانمان یاد می‌دهد که همه ما را با عشقی لایزال خلق کرد نیز احترام می‌گذارد. خداوند هر چه در کنار ماست، تا به ما نشان دهد که چگونه زندگی کنیم و چگونه بمیریم و ما زمینیان می‌دهد که روز رستاخیز و زندگی در ابدیت حیاتی برای زمان و تمامی چیزهای انی، در پناه عشق خداوند و برای همیشه وجود دارد.

گوشن، ایالت کنتاکی

مقدمه

آیا از مردن می‌ترسید؟ آیا کسی را می‌شناسید که از مردن بترسد؟ آیا هرگز از خود به‌خود می‌پرسید اید که اگر یکی از نزدیکانتان از دنیا برود چه خواهید کرد؟ چه آگاهان و چه ناآگاهانه، هر زندگی دیر یا زود به مرگ ختم می‌شود، بنابراین هر شخصی در برهه‌ای از زمان باید با این سوالات روبرو گردد. هدف من از نگارش این کتاب، یافتن پاسخی برای این سوالات است.

ما نمی‌توانیم از مرگ اجتناب کنیم. مرگ بر تمام زندگی‌ها سلطه دارد. عمر ما از اجدادمان بیشتر است. ما غذاهای بهتری می‌خوریم، نوزادان کمتری از دست می‌دهیم. واکسن‌ها از ما در برابر بیماری‌های همه‌گیری که روزگاری هراس‌آور بودند محافظت می‌کنند. بیمارستان‌های مجهز تعداد اندکی از نوزادان زودرس و بیمارانی را که نیاز به قلب مصنوعی دارند از خطر مرگ نجات می‌دهند. اما ما همچنان فناپذیر هستیم و حتی اگر در پیش کن ساختن بیماری‌هایی که نسل‌های پیشین را تهدید می‌کرد موفق شده باشیم، به بلایای جدیدی از قبیل خودکشی، سقط جنین، طلاق، اعتیاد، نژاد پرستی، فقر، خشونت و جنگ‌گرایی دچار شده‌ایم. همان‌طور که پاپ ژان پل دوم می‌گوید: ما در آمدن مرگ زندگی می‌کنیم.

در میان ما انسان‌ها فرهنگ ترس نیز وجود دارد. ما از پیری می‌ترسیم، سالمندان خود را در آسایشگاه‌ها پنهان می‌کنیم. از جرم و جنایت هراس داریم، از خودمان با اسلحه و درهای قفل شده محافظت می‌کنیم. از افرادی که بیهوش نیستند یا در آمدشان به اندازه ما نیست می‌ترسیم. به مناطق مجزا یا خصوصی نقل مکان می‌کنیم. ما از ملت‌های دیگر می‌ترسیم، آنها را محکوم و مبدیان می‌کنیم. ما حتی از فرزندانمان نیز می‌ترسیم و مدارس را به زندان‌های مجاری و زندان‌ها را به آغل و مرده‌خانه تبدیل می‌کنیم. به این نگرانی‌ها چندین مورد دیگر نیز می‌توان اضافه کرد که میلیون‌ها انسان را به منجلاب کشانده است، حداقل در زمان نگارش این کتاب می‌توان به مواردی از قبیل تروریسم، تهاجم زیستی و هواپیماهایی که از آسمان سقوط می‌کنند اشاره کرد.

من که صاحب هشت فرزند و دوجین نوه هستم، می‌دانم که فکر کردن به آینده و هراسان بودن از آن، چه مفهومی دارد. من که تجربه حضور در کنار دوستان و بستگانی که در حال مرگ بودند را دارم و در کنار آنها جنگیده‌ام با آن‌چه به

مفهوم مواجهه با مرگ است نیز آشنایم. مهم‌تر از همه، من شاهد آرامشی بوده‌ام که از وجود افرادی ساطع می‌شود که نه تنها با هراس‌هایشان نجنگیده‌اند، بلکه در غلبه بر آنها نیرو نیز یافته‌اند. این آرامش به من شهادت و امید می‌دهد و امیدوارم که با بازگویی این داستان‌ها برای شما خوانندگان عزیز، شما نیز تحت تاثیر آنها قرار بگیرید.

قهرمان‌های این کتاب مردان و زنانی عادی هستند که همه آنها روزهای سخت، مبارزه‌ها، موانع و لحظات بدی را تجربه کرده‌اند. آنها گریسته‌اند، هراسان بوده‌اند و به قوت قلب دوباره نیاز داشته‌اند. اکثر آنها این گذار را بدون پشتوانه تحمل کرده‌اند. اما از نظر من نکته مهم نه در نحوه مردن آنها، بلکه در آمادگی آنها برای مرگ، نه از آن آگاه باشند و چه نه، خلاصه می‌شود؛ با زندگی کردن به معنای کلمه، و نه برای خودشان بلکه برای دیگران. هیچ یک از این افراد انسان‌های کاملی نبودند، اما بر سه عامل شدن به هدفی عظیم‌تر از خودشان، چشم‌هایی به آنها بخشیده شد است تا با اثر از نیازهای خود را ببینند، و شهادتی تا رنج بکشند اما از آن شکست نبرند.

چندی پیش مرگ یک دانشمند چنان مرا غافلگیر کرد که هنوز هم نتوانسته‌ام با آن کنار بیایم. پدر مایکل که سرش اداره آتش‌نشانی بود، در حال آماده شدن برای کار روزانه‌اش در کلیسای سنت رانسیس نیویورک بود که یکی از کشیشان همکار با شتاب وارد اتاقش شد تا به او اطلاع دهد که فوراً باید در یک صحنه آتش سوزی حاضر شود. آن روز ۱۱ سپتامبر سال ۲۰۰۱ و صحنه حادثه مرکز تجارت جهانی بود، که چند لحظه پیش دو هواپیمای مسروقه به آن برخورد کرده و باعث آتش گرفتن آن شده بودند.

پدر مایک لباس کارش را پوشید و با شتاب عظیم محل حادثه شد، او خیلی زود به مرکز تجارت جهانی رسید و در آنجا به صدها مرد دیگر که اکثراً تیم‌های امدادی بودند پیوست. جزئیات اتفاقات بعدی مشخص نیست. برخی می‌گویند که او آداب پایانی زندگی را برای یک آتش‌نشان در حال مرگ بجا آورد. دیگران او را به یاد می‌آورند که در سکوت دعا می‌کرده است. در میان آن همه آشفتگی هر اتفاقی هم که افتاده باشد، این آخرین ساعت عمر پدر مایک بود. مدت اندکی پیش از این که برج اول فرو بریزد، پیکر بی‌جان او را در سالن یافتند و او را به کلیسایی نزدیک منتقل کردند.

پدر مایک جدا از سمت خود در اداره آتش‌نشانی نیویورک، حامی صریح بیماران مبتلا به ایدز بود؛ او به خاطر توجه و علاقه‌ای که به افراد طردشده اجتماع داشت در شهر نیویورک مشهور بود. او با جیبی پر از اسکناس‌هایی که از دوستانی مرفه «رهانیده» بود در شهر می‌گشت و در خیابان به افراد نیازمند کمک می‌کرد.

سال ۱۹۹۹ پدر مایک و من همراه با دوستی مشترک، کارآگاه استیون مک دونالد، در سرتاسر ایرلند شمالی سفر کردیم و به اشاعه صلح و گفتگو پرداختیم. ما در سال

۲۰۰۰ نیز دوباره به ایرلند رفتیم، و در زمان مرگ او، در آخرین مراحل برنامه‌ریزی یک تور مشابه به مقصد کرانه باختری بودیم. پدر مایک آخرین ساعت عمر خود در زمین را با تشویق دیگران به روی آوردن به خدا سپری کرد؛ و دلیل نگارش این کتاب اساساً همین بوده است: این‌که من نیز باعث شوم که به خداوند روی بیاورید. همان‌طور که داستان‌های این کتاب نشان می‌دهند، در وجود خداوند حتی برای پریشان‌ترین روح‌ها نیز قدرت و آرامش وجود دارد.

ریفتون، نیویورک

www.ketab.ir